

رویکردهای قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مقررات قصاص نفس

دکتر سید محمود مجیدی ✉
استادیار گروه حقوق دانشگاه دامغان

چکیده:

در مقررات ناظر بر قصاص نفس در قانون مجازات ۱۳۹۲، رویکردهای جدید از سوی قانونگذار قابل مشاهده است. به نظر می‌رسد، رفع خلأهای تقنینی موجود در مقررات پیشین در زمره این رویکردها می‌باشد. از این رو، در زمینه موضوعاتی همچون اختیارات ولی دم صغیر، جایگاه دستور به قتل دیگری و نیز ضمانت اجرای کیفری سقط جنین در دوران پس از ولوج روح، در قانون مجازات جدید ابهامات کمتری وجود دارد. رویکرد دیگر قانونگذار حمایت از نظم عمومی جامعه است که آن را در قالب مواردی مانند حمایت از تمام بزه‌دیدگان قتل عمدی و نیز اعطای اختیار به اولیاءدم در اخذ دیه بدون رضایت قاتل نشان داده است. علاوه بر این، نگاه جدید مقنن به دفاع مشروع و نیز موضوع آگاهی مرتکب به کشنده بودن عمل ارتكابی نشان‌گر استفاده سنجیده از ظرفیت موجود رویکردهای متفاوت فقهی در راستای رفع مشکلات حقوقی و قضایی است.

کلید واژه‌ها: خلأهای تقنینی، دستور به قتل، علم به کشنده بودن عمل، دفاع مشروع، ولی دم صغیر.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۴
تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۲۰

✉ پست الکترونیکی نویسنده مسئول:
majidi@du.ac.ir

تحلیل و بررسی قوانین می‌تواند از جنبه‌های مختلف صورت گیرد. از مهم‌ترین این جنبه‌ها می‌تواند تحلیل نقاط قوت و ضعف آن قوانین، از جهت شکلی و یا محتوایی و ماهیتی باشد. از آن‌جا که مهم‌ترین هدف در تدوین قوانین، انتقال مراد مقنن به مخاطبان خود می‌باشد، امروزه رعایت نکات و فنون شکلی قانون‌گذاری، اهمیت کمتری نسبت به کیفیت محتوایی آن ندارد. با این وجود، در این مقاله تحلیل مقررات ناظر بر قصاص نفس در قانون مجازات اسلامی جدید، محدود بر تحلیل محتوایی آن شده است. علاوه بر این تحلیل نوآوری‌های این مقررات و تبیین سیاست‌های کیفری ممتازی را که مقنن به آن‌ها تمایل پیدا کرده، به معنای چشم‌پوشی از نارسایی‌های متعدد ماهوی موجود در این مقررات نخواهد بود. تنها گستردگی مطالب است که سبب گردیده تا به پاره‌ای از سیاست‌های ناظر بر مقررات قصاص نفس از لحاظ محتوایی اکتفا شود.

در تحولات قوانین کیفری پس از انقلاب، آن‌چه همواره جامعیت قوانین کیفری را مورد خدشه قرار می‌داد، همانا وجود نارسایی‌های ناشی از نبود قانون در ارتباط با موضوعاتی بود که لزوم صراحت قانون‌گذار درباره‌ی آن‌ها - به دلیل بروز اختلاف دیدگاه‌های حقوقی، فقهی و قضایی - ضروری تشخیص داده می‌شد. به عبارت دیگر از جمله آثار نبود قانون در مقررات جزایی، نفوذ اختلاف نظر فقهی فقهاء به حیطه رویه قضایی دادگاه‌ها می‌باشد. از این روست که صراحت متون قانون کیفری، به ویژه در ارتباط با موضوعات جزایی که رویکردهای فقهی و یا حقوقی مختلفی درباره آن‌ها به وجود آمده، از ضروریات قانون‌گذاری سنجیده به شمار می‌آید.

تعیین ضمانت اجرای متناسب و سنجیده در قبال مرتکبین قتل عمدی فاقد قصاص، در شمار موضوعاتی است که مقنن در راستای تحقق آن توفیقات ویژه‌ای نداشته است. با وجود این، برای نخستین بار در ادوار قانون‌گذاری پس از پیروزی انقلاب است که مقنن در قانون مجازات جدید، به تعیین ضمانت اجرای کیفری برای تمام بزه‌دیدگان قتل عمدی با هر گرایش دینی و اعتقادی مبادرت کرده است. امید آن می‌رود که این تغییر سرآغاز تدوین و تعیین سیاست کیفری سنجیده در قبال قتل‌های عمدی فاقد قصاص در حقوق کیفری ایران در آینده نزدیک باشد.

لزوم حمایت از نظم عمومی در مقررات کیفری و ضرورت توجه به آن به عنوان یکی از معیارهای مهم جرم‌انگاری در هنگام تدوین مقررات جزایی، در زمره‌ی مهم‌ترین موضوعاتی است که کمتر مورد توجه بوده است. توجه کافی به این معیار بدین معنا خواهد بود که مقررات کیفری همسو با اهداف خود قرار دارد و قانون مجازات جدید قدم‌های مقدماتی را در

این راستا را به درستی برداشته است.

علاوه بر موارد پیش گفته، بهره‌مندی مقنن از ظرفیت‌های حقوقی موجود در دکتترین حقوقی و نیز رویه قضایی، می‌تواند زمینه تکامل مقررات جزایی را فراهم سازد. در واقع توجه به رویکردهای اصلاحی ناظر بر مواد قانونی مطرح شده در دکتترین حقوقی و نیز توجه به رویکردهای قضایی کارآمد، به منزله دو اهرم مهمی است که به ارتقای مقررات موضوعه کمک شایانی می‌کند. چنین تمایلی در تدوین برخی مقررات جزایی ناظر بر قصاص نفس در قانون مجازات جدید به روشنی قابل مشاهده می‌باشد.

با توجه ملاک‌های معرفی شده در بالا، ادامه مطالب مقاله حاضر به ترتیب ذیل خواهد بود. در ابتدا جلوه‌های رفع خلاءهای تقنینی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. (۱). رفع خلاءهای تقنینی). سپس سیاست کیفری ناظر بر حمایت کیفری از تمام بزه دیدگان قتل بررسی می‌شود. (۲). حمایت کیفری صریح از تمامی بزه دیدگان قتل). در ادامه نیز توجه قانون‌گذار به دغدغه‌های دکتترین حقوقی و رویه قضایی در امر تدوین قوانین کیفری (۳). توجه به دکتترین حقوقی و رویه قضایی) و نیز ارائه‌ی تعاریف ضروری از برخی مفاهیم یا نهادهای کیفری (۴). ارائه‌ی تعریف تقنینی از مفاهیم کیفری) مورد توجه قرار خواهد گرفت.

۱. رفع خلاءهای تقنینی

مهمترین نارسایی که می‌تواند خلاءهای تقنینی در امر تدوین مقررات ایجاد نماید، بروز اختلاف نظر در رویه‌ی قضایی در موضوعات مشابه و یکسان می‌باشد. توضیح آن که با توجه به تکیه مقنن در تدوین مقررات قصاص بر فتاوی موجود در کتب فقهی و نیز وجود اختلاف دیدگاه‌ها در موضوعات مختلف در نزد فقهاء، عدم وجود قانون جزایی صریح و مشخص به مفهوم پذیرش بروز آراء متفاوت در رویه قضایی در موضوعات یکسان خواهد بود که با عدالت جزایی به هیچ وجه سازگار و همسو نمی‌باشد. یکی از مهم‌ترین امتیازات قانون مجازات جدید، درک و تشخیص این مهم از یک سو و تدوین مقررات لازم در راستای رفع خلاءهای مربوطه از سوی دیگر بوده که در ذیل به تعدادی از آنها اشاره می‌گردد.

۱.۱. تصریح به اختیار ولی دم صغیر در قتل عمد

در ارتباط با گستره‌ی شمول اختیارات ولی قهری یا قیم نسبت به امور مالی و غیر مالی مولی‌علیه خود، اختلاف دیدگاه‌های فقهی متعددی وجود دارد. برخی از فقهای امامیه بر این اعتقادند که اختیارات ولی قهری یا قیم، محدود بر امور حسبی و مالی مولی‌علیه صغیر و مجنون بوده و شامل امور غیر مالی، همچون تصمیم‌گیری درباره‌ی اعمال حق قصاص و یا عفو آن نمی‌شود (خمینی، ۱۳۶۶: ۵۲۶). برخی دیگر از فقهای امامیه نیز بر این اعتقادند که

گستره ولایت ولی قهری یا قیم منصوب از طرف دادگاه علاوه بر امور مالی، شامل اعمال حق قصاص و دیه می‌گردد ولیکن تصمیم‌گیری درباره‌ی عفو از قصاص را در بر نمی‌گیرد (خویی، ۱۴۲۲: ۱۳۲). دیدگاه سومی که از دیرباز به علامه حلی منتسب بوده در این میان وجود دارد که محدوده‌ی اختیارات ولی قهری را شامل تصمیم‌گیری اعمال حق قصاص، پذیرش دیه و نیز اعمال عفو از قصاص و دیه می‌داند (علامه حلی، بی تا: ۱۴۰).

قانون‌گذار پس از پیروزی انقلاب بارها دیدگاه خود را در این زمینه تغییر داده است. ابتدا در سال ۱۳۶۱ و در ماده ۵۲ قانون حدود و قصاص با الهام از نظریه‌ی دوم پیش گفته، اختیار اعمال حق قصاص و نیز اخذ دیه را برای ولی قهری و قیم منصوب مورد پذیرش قرار داد. در ماده‌ی ۵۲ چنین مقرر شده بود «هر گاه ولی دم، صغیر یا مجنون باشد، ولی او یا قیم منصوب از طرف آنها یا حاکم شرع با رعایت غبطه صغیر و مجنون قصاص می‌کند یا قصاص را به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن تبدیل می‌نماید». در سال ۱۳۷۰ و با حذف ماده ۵۲ اکثریت قضا و حقوق دانان بر این اعتقاد بودند که چون دیدگاه مبتنی بر ماده پیش گفته مخالف دیدگاه مشهور امامیه بوده است، حذف آن به مفهوم تمایل قانون‌گذار به دیدگاه مشهور امامیه و در نتیجه در این موارد لازم است تا زمان کبیر شدن صغیر انتظار کشید (صادقی، ۱۳۸۵: ۱۵۷). البته اقلیتی از حقوق دانان نیز وجود داشتند که اعتقاد به پابرجا بودن ماده ۵۲ قانون حدود و قصاص با استدلال به عدم نسخ آن از سوی مقنن بودند (سپه‌وند، ۱۳۸۶: ۱۵۶).

با توجه به مشکلات عملی که از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ برای رویه‌ی قضایی در راستای اعمال نظریه مشهور و به ویژه اختلاف نظرات در زمینه وضعیت قاتل در مدت زمان انتظار کبیر شدن صغیر پدیدار گردید و نیز به دنبال استفتاء ریاست قوه قضائیه وقت از مقام رهبری در موضوع فوق‌الذکر، زمینه صدور بخشنامه‌ای به وجود آمد که بر اساس آن بخشنامه، گستره شمول ولایت ولی قهری شامل اعمال حق قصاص، اخذ دیه و نیز حق عفو مطابق با مصلحت مولی‌علیه قرار گرفت (زراعت، ۱۳۸۵: ۱۵). اگرچه صدور این بخشنامه تا حدود زیادی مشکلات عملی قضا را در عمل مرتفع می‌نمود لیکن راهکار اصلی در این زمینه اصلاح مواد قانونی لازم‌الاجرا در این رابطه بود. این مهم در حال حاضر در قانون مجازات اسلامی جدید و در قالب ماده ۳۵۴ عملی گردیده و مقنن صریحاً در ماده‌ی فوق‌الذکر گستره شمول اختیارات ولی قهری را تا اعمال حق قصاص، تبدیل آن به دیه و نیز گذشت و عفو از قصاص و دیه تسری داده است.

۲.۱. تصریح به عدم وجود کیفر قصاص در بزه سقط جنین

اگرچه فقهای امامیه در زمینه عدم کیفر قصاص در بزه سقط جنین در مرحله‌ی قبل از ولوج روح اتفاق نظر دارند و ضمانت اجرای آن را مطابق مراحل مختلف جنین دیه تعیین نموده‌اند، لیکن در ارتباط با ضمانت اجرای کیفری آن برای مرحله‌ی پس از ولوج روح اتفاق نظر ندارند. از این رو مشهور فقها امامیه بر این اعتقادند که هر گاه مرتکب به قصد سقط جنین پس از ولوج روح در جنین آن را سقط نماید، در معرض کیفر قصاص قرار می‌گیرد (نجفی، ۱۳۶۳:۳۸۱).

لیکن برخی دیگر از فقهاء با استناد به قاعده‌ی «فلا قود لمن لایقاد منه»، حکم به عدم کیفر قصاص و اکتفا به دیه نموده‌اند (خویی، ۱۴۲۲، ۴۱۷). قانون‌گذار در قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ و در ماده ۶۲۲ مقرر کرده بود: «هر کس عالماً عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله، موجب سقط جنین وی شود، علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد». به دلیل ابهام موجود در ماده فوق که از یک سو علاوه بر حبس اجازة‌ی صدور رأی درباره‌ی دیه و قصاص را هم داده بود، برخی از حقوق‌دانان را به این نتیجه رهنمون ساخت که برای مرتکب سقط جنین، قصاص تعیین نگردیده و تعبیر قانون‌گذار در ارتباط با امکان قصاص، در صورت قتل یا ضرب و جرح مادر می‌باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶:۲۵۵). از سوی دیگر برخی از حقوق‌دانان با تکیه بر فتاوی مشهور و ادله فقهی آن مقصود قانون‌گذار را همان امکان مجازات قصاص برای مباشر جرم در صورت ولوج روح در جنین می‌دانستند (صادقی، ۱۳۸۵:۴۵). امکان وجود قصاص برای مرتکب براساس نظریه اخیر همراه باتالی فاسد واضح و مشخصی بود زیرا در صورت قتل انسان کامل، مجازاتی غیر قصاص برای مرتکب قتل پیش‌بینی نشده بود، در حالی که مرتکب سقط جنین علاوه بر پرداخت دیه و قصاص، حسب مورد به یک تا سه سال حبس محکوم می‌گردید. نتیجه‌ای که برخی از حقوق‌دانان آن را نامعقول می‌دانسته و از این رو از تحولات قانون جدید در این زمینه استقبال کرده‌اند (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶:۲۸۴).

قانون‌گذار جدید به صراحت در این زمینه اظهار نظر نموده و با تبعیت از دیدگاه غیر مشهور، امکان اعمال کیفر قصاص را برای مرتکب سقط جنین منتفی دانسته است. در این رابطه ماده ۳۰۶ قانون مجازات جدید مقرر می‌دارد: «جنایت عمدی بر جنین، هر چند پس از حلول روح باشد، موجب قصاص نیست. در این صورت مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود». البته قانون‌گذار در تبصره ماده فوق چنین مقرر کرده است. «اگر جنینی زنده متولد شود و دارای قابلیت حیات باشد و جنایت قبل از تولد، منجر به نقص یا مرگ او پس از تولد شود و یا نقص او بعد از تولد باقی بماند قصاص ثابت است.»

در مورد این تبصره لازم است چندین نکته مورد توجه قرار گیرد. نخست آن که باید به عناوین مجرمانه متفاوت اصل ماده و تبصره آن توجه داشت. توضیح آن که همواره حقوق دانان، تفکیک بزه سقط جنین از قتل را همانا زنده متولد شدن جنین و قابلیت ادامه حیات داشتن وی مستقل از جریان خونی مادر دانسته‌اند (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۶۷، آقای نی، ۱۳۸۵: ۲۵). از این رو اگرچه ضربه در دوران جنینی وارد شده اما از آن جا که جنین زنده متولد شده و قابلیت ادامه حیات را نیز داشته است بر مبنای دکترین حقوقی موجود نمی‌توان عنوان مجرمانه سقط جنین بر آن نهاد. نکته دوم آن که ورود ضربه در دوران جنینی و فوت آن پس از زنده متولد شدن دارای حالات چهار حالت می‌باشد که قانون‌گذار در تبصره ماده ۳۰۶، فقط به یک حالت آن اشاره کرده است. حالت اول شامل موردی می‌شود که مرتکب قصد ایراد ضرب و جرح به خانم باردار را دارد و یا علاوه بر آن قصد سقط جنین را هم داشته ولی بر اثر ضربات وارده، زن وضع حمل نموده و نوزاد پس از مدتی بر اثر همان ضربات بمیرد که در این صورت مرتکب را می‌توان به ایراد ضرب و جرح نسبت به مادر و نیز قتل شبه عمد به خاطر نوزاد محکوم نمود (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۶۷). حالت دوم شامل موردی است که مرتکب قصد قتل فرد دیگری را داشته لیکن خطر متوجه خانم باردار می‌شود که براساس قواعد کلی، قتل نسبت به مادر و نیز نوزاد تازه متولد شده خطای محض خواهد بود. حالت سوم مربوط به موردی است که مرتکب بدون اطلاع از حاملگی زن به او ضربه‌ای می‌زند و ناشی از همین ضربه نوزاد تازه متولد شده فوت می‌کند که در این صورت قتل خطای محض نسبت به نوزاد محقق شده است و حالت چهارم آن است که مرتکب با علم به این که خانم حامله در شرف وضع حمل می‌باشد به قصد این که حمل وی زنده متولد شود و سپس بمیرد ضربه‌ای به وی می‌زند که در صورت فوت نوزاد تازه متولد شده، می‌توان مرتکب را به قتل عمد نسبت به نوزاد محکوم نمود. نکته مهم در همه این حالات آن است که در صورت زنده متولد شدن نوزاد و نیز دارا بودن قابلیت حیات مستقل، دیگر نمی‌توان نام سقط جنین بر آن نهاد.

۳.۱. رفع ابهام با خارج ساختن دستور به قتل از ماده ۳۷۵ ق.م.ا

مهم‌ترین ابهام در این زمینه آن بود که آیا مجازات آمر به قتل دیگری به مانند اکراه کننده در قتل دارای کیفر حبس ابد می‌باشد یا خیر؟ پاسخ به این ابهام در سه قلمرو فقهی، حقوقی و رویه قضایی قابل تحلیل و ارزیابی می‌باشد. در زمینه تحلیل فقهی به نظر می‌رسد که دیدگاه واحدی وجود نداشته باشد. اکثریت فقهاء در کتب فقهی خود، کیفر آمر و اکراه کننده به قتل را یکسان دانسته و از این رو برای هر دو مجازات حبس ابد تعیین نموده‌اند

(نجفی، ۱۳۶۳: ج ۴۸، ۴۲؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳: ج ۱۵: ۸۵). رجوع به کلام این گروه از فقهاء نشان می‌دهد که از نظر ایشان، تفکیک خاصی بین آمر و اکراه کننده وجود ندارد برای مثال محقق حلی در این زمینه می‌فرماید: «اذا اکراهه علی القتل، فالقصاص علی المباشرة دون الامر و لا یتحقق الاکراه فی القتل و یتحقق فیما عداه و فی روایت علی بن رثاب یحبس الامر حتی یموت» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ج ۴: ۲۰۴). هرگاه کسی را اکراه به قتل کند، قصاص بر عهده مباشر خواهد بود و دستور دهنده مجازات قصاص نخواهد داشت و اکراه در غیر قتل فقط محقق می‌شود و در روایت «علی بن رثاب» برای مجازات آمر حبس ابد تعیین گردیده است.

گروهی دیگر از فقهاء به طور کلی اشاره‌ای به موضوع دستور دهنده و آمر ننموده و صرفاً به طرح بحث در زمینه اکراه در قتل اکتفا کرده‌اند. برای مثال امام خمینی در این رابطه می‌فرماید: اگر کسی را به اکراه وادار به کشتن کسی کرده باشد، قصاص را از قاتل می‌گیرند و بر عهده اکراه کننده قصاصی نیست هر چند که به او گفته باشد اگر فلانی را نکشی خودت را می‌کشم و اما اکراه کننده حکمش آن است که برای ابد زندانی می‌شود تا در زندان بمیرد (خمینی، ۱۳۶۶: ج ۴: ۲۷۹). برخی دیگر از فقهاء با ارائه دلایل متعدد بر این اعتقادند که باید تفکیک مجازات اکراه کننده و آمر را پذیرفت. براساس این دیدگاه وجود مجازات حبس ابد صرفاً برای دستور دهنده و آمر بوده و نباید شامل اکراه کننده در قتل گردد (مرعشی، ۱۳۷۴: ۵۴). در زمره دلایل این دیدگاه، اشاره به روایت معروف زراره از امام صادق (ع) در مورد مردی که به مرد دیگری امر کرد تا شخص دیگری را به قتل برساند و او هم به قتل رسانید فرمود که قاتل مباشر کشته می‌شود و آمر به قتل زندانی می‌شود تا بمیرد (حرعاملی، ۱۴۰۱، ج ۱۹: ۱۳۲). این روایت به این دلیل مستند گروه اخیر قرار گرفته است که در آن مجازات حبس ابد صرفاً برای آمر تعیین گردیده و اشاره‌ای به اکراه کننده نشده است.

وجود این اختلافات فقهی زمینه طرح مباحث حقوقی مختلفی را به دنبال داشت. از جمله آن که برخی از حقوق دانان نسبت به ماده ۲۱۱ ق.م.ا مصوب ۱۳۷۰، ابهامی را مطرح می‌نمودند که با توجه به عدم وجود مستند شرعی برای دستور دهنده و آمر به قتل، برقراری مجازات یکسان برای دو جرمی که یکی از دیگری شدیدتر بوده تناسب مجازات‌ها را خدشه‌دار می‌سازد (زراعت، ۱۳۷۹: ۱۰۰). اداره حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریه شماره ۱۳۷۳/۸/۲۵-۷/۵۱۲۲ در پاسخ به این نوع ابهامات چنین اظهار نمود: «در مساله ۳۴ از کتاب قصاص تحریرالوسیله حضرت امام خمینی، فقط موضوع اکراه را مطرح فرموده‌اند و متعرض مساله امر بدون اکراه نشده‌اند و عدم تعرض به مساله امر به این معنی نیست که نظر حضرت

امام این است که امر محکوم به حبس ابد نمی‌شود زیرا اثبات شیئی نفی ماعدا نمی‌کند و در بعضی از روایات وارده و کلمات اصحاب موضوع امر بدون اکراه ذکر شده است. از این رو قانون‌گذار از این روایات و کلمات اصحاب استفاده کرده و حکم امر غیر مکره را مانند حکم امر مکره قرار داده و فقهای شورای نگهبان نیز مشروعیت آن را تایید کرده‌اند. بنابراین بین نظر حضرت امام و نظر فقهاء معارضه‌ای وجود ندارد تا به اصلاح قانون نیاز باشد.»

علاوه بر این ابهام دیگر به مفهوم عبارت دستور به دیگری در ماده ۲۱۱ ق.م.ا. مصوب ۱۳۷۰ مرتبط بود. توضیح بیشتر آن که ماده ۴ قانون حدود و قصاص ۱۳۶۱ مقرر می‌داشت: «اکراه مجوز قتل نیست بنابراین اگر کسی را وادار به قتل کنند نباید مرتکب شود و اگر مرتکب شد قصاص می‌شود و اکراه کننده به حبس ابد محکوم می‌شود». در ماده فوق قانون‌گذار فقط به اکراه در قتل تصریح نموده و سخنی از دستور به قتل به میان نیاورده بود. در اصلاحات سال ۱۳۷۰، قانون‌گذار در کنار اکراه به قتل، دستور به قتل دیگری را نیز اضافه کرد. از همان زمان ابهامات قضایی در این زمینه به وجود آمد. مهم‌ترین ابهام در این زمینه آن بود که از یک طرف می‌توان بر اساس ماده ۴۳ قانون مجازات اسلامی سابق اقدام مرتکب را در راستای دستور به قتل دیگری به عنوان معاون در قتل مطرح نمود و از طرف دیگر می‌توان به تصریح ماده ۲۱۱ همان قانون، مجازات حبس ابد برای آن در نظر گرفت. در همین راستا از یک سو شعبه‌ی ۱۳۴ دادگاه کیفری یک تهران در رأی مورخ ۱۳۶۸/۷/۱۸ چنین اظهار نظر کرده بود: «در خصوص اتهام خانم ... نظر به این که قتل به دستور و تحریک مشارالیه صورت گرفته است و نامبرده در کلیه مراحل اظهار نموده است چون شوهرش همواره او را مورد ضرب قرار می‌داد و خواسته است با تبر او را بکشد و از طرفی هم انحراف جنسی داشته برادرش را وادار به قتل شوهرش کرده است عنوان امر بر او صدق می‌کند که مطابق فتاوی معتبر فقهی مستحق حبس ابد است». از سوی دیگر شعبه‌ی دوم دیوانعالی کشور در رأی شماره‌ی ۳۱۲-۱۳۷۱/۶/۲ بیان کرده است که امر به قتل در صورتی است که دستور دهنده در وضعیتی قرار داشته باشد که دستور او برای مأمور جنبه‌ی الزامی داشته باشد بنابراین دستور خواهر به برادر خود برای شوهرش حالت الزام و تکلیف برای مأمور ایجاد نمی‌کند (زراعت، ۱۳۷۹: ۱۰۲).

قانون مجازات اسلامی جدید با حذف عبارت دستور قتل دیگری و در قالب ماده ۳۷۵ به مانند قانون حدود و قصاص مقرر می‌دارد: «اکراه در قتل مجوز قتل نیست و مرتکب قصاص می‌شود و اکراه کننده به حبس ابد محکوم می‌گردد». این تغییر سبب می‌گردد تا از این پس علی‌الاصول دستور به قتل دیگری در مواردی که مأمور الزام و تکلیفی به تبعیت از

ما فوق خود ندارد، تنها تحت عنوان معاونت در قتل قابل تعقیب و مجازات باشد. رویکردی که منطبق با سیاست کیفری مقنن در ماده ۴ قانون حدود و قصاص می باشد.

۲. حمایت کیفری از تمامی بزه‌دیدگان قتل

در این زمینه به دو رویکرد جدید مقنن اشاره می شود که با رویکرد بزه‌دیده مداری صورت گرفته است.

۱.۲. تعیین ضمانت اجرای کیفری برای تمام بزه‌دیدگان قتل

بر اساس دیدگاه مشهور فقهای امامیه، یکی از شرایط اعمال کیفر قصاص همانا همانندی قاتل و مقتول از نظر دین می باشد. البته تفسیر این شرط بدین صورت است که هرگاه غیر مسلمانی را به قتل برساند قصاص می شود (شهیدثانی، ۱۴۱۳: ۱۵۲، خمینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۵۵۹، طوسی، بی تا، ج ۳: ۱۳۵). لیکن بر اساس قاعده نفی سیل، هرگاه غیر مسلمانی به دست مسلمانی کشته شود قصاص صورت نمی گیرد (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۲۷۴). قانون مجازات اسلامی پیشین با تکیه بر اقوال مشهور امامیه از مواد ۲۰۷ تا ۲۱۰ مقرراتی را در این زمینه پیش بینی کرد. مسئله‌ی مهمی که در این زمینه وجود داشت عبارت از آن بود که آیا هرگاه غیر مسلمانی توسط مسلمان به قتل برسد ضمانت اجرای آن چه خواهد بود؟ مشهور فقهاء امامیه بر این اعتقادند که از میان غیر مسلمانان، دیه پیروان مرد اهل کتاب اعم از یهودی، مسیحی و زرتشتی معادل هشتصد درهم بوده و دیه زن آنها معادل چهارصد درهم می باشد (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۳۵). با توجه به سکوت قانون مجازات اسلامی پیشین در زمینه دیه غیر مسلمان، قضات در ابتدا با تکیه بر دیدگاه‌ها و فتاوی فقهای، به مبالغ فوق رأی صادر می کردند تا این که در سال ۱۳۸۲ با اصلاح تبصره ماده ۲۹۷، بخشی از این مشکل رفع گردید زیرا مطابق با تبصره مذکور، دیه اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی به اندازه دیه مسلمان تعیین گردید.

با وجود پیشرفت پیش گفته، دو مشکل دیگر در این زمینه همچنان پابرجا بود. نخست آنکه قانون‌گذار صراحت در مورد قتل غیر مسلمان اعم از اهل کتاب و غیر آن، ضمانت اجرای کیفری مناسبی تعیین نکرده بود. از این رو هم چنان این ابهام در این زمینه وجود داشت که آیا قتل غیر مسلمان توسط مسلمان مشمول ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات ۷۵ قرار می گیرد یا خیر؟ زیرا در ماده ۶۱۲ آمده است که هرگاه قتل عمدی رخ دهد و به هر علتی قصاص منتفی شود حبس تعزیری ۳ تا ۱۰ سال قابلیت اعمال خواهد داشت. در این میان برخی از حقوق دانان شمول ماده ۶۱۲ قانون تعزیرات را تنها شامل قتل‌هایی می دانستند که

دارای کیفر قصاص بوده و به هر علتی مجازات قصاص منتفی می‌گردید و چون در موضوع مورد بحث، از ابتدا مجازات قصاص وجود نداشته تا منتفی شود، اعمال کیفر حبس مشروعیت قانونی نداشت (میر محمد صادقی، ۱۳۸۶: ۱۴). اما برخی دیگر از حقوق‌دانان قتل غیر مسلمان توسط مسلمان را نیز مشمول ماده ۶۱۲ و اعمال کیفر حبس را نیز قانونی قلمداد نمودند (زراعت، ۱۳۸۱: ۴۵۷).

مشکل دوم در زمینه فوق آن بود که دیه تعیین شده توسط تبصره ماده ۲۹۷ ق.م.ا سابق تنها شامل اقلیت‌های پذیرفته شده در قانون اساسی بود و قانون‌گذار برای سایر اقلیت‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند و یا افراد جهانگردی که از خارج به داخل ایران می‌آیند و یا کسانی که ممکن است بی‌دین باشند، هیچ دیه و خون‌بهایی تعیین نکرده بود و تعیین خسارت برای آنها خواه به عنوان دیه و خون‌بهاء و یا به شکل جبران ضرر و زیان ناشی از جرم، در زمره‌ی خواسته حقوقدان‌ها بود (میر محمد صادقی، ۱۳۸۶: ۲۲۰).

قانون‌گذار در قانون مجازات جدید مصوب ۱۳۹۲ تا حدود زیادی مشکل نخست را مرتفع نموده است. از این رو در ماده‌ی ۳۱۰ مقرر نموده که هر گاه مسلمان، ذمی، مستأمن و معاهد بر غیر مسلمانی که ذمی، مستأمن و معاهد نیست جنایتی وارد کند قصاص نمی‌شود بلکه به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم تعزیرات محکوم می‌شود و علاوه بر این بر اساس تبصره ۱ ماده ۳۱۰، نسبت به غیر مسلمانی که ذمی، مستأمن و معاهد نبوده و با رعایت قوانین وارد کشور شده‌اند حکم مستأمن بار کرده است. از مجموع مقررات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که قانون‌گذار در قانون جدید برای قتل هر انسانی صرف‌نظر از عقیده، مکتب و گرایش دینی، واکنش کیفری خاصی را تعیین نموده تا نظم عمومی جامعه خدشه‌دار نگردد. البته این واکنش تعیین شده بسته به وضعیت بزه‌دیده متفاوت است. مسلمان بودن قربانی قتل، واکنش کیفری شدیدتری (قصاص) را به دنبال خواهد داشت و در صورت اهل کتاب بودن مقتول ضمانت اجراهای دیه معادل مسلمان و کیفر حبس تعیین می‌گردد و در صورتی که بزه‌دیده مشمول حالات دوگانه فوق نباشد مرتکب تنها مشمول حبس کیفری تعزیری قرار می‌گیرد. رویکردی که در قانون مجازات پیشین به صورت صریح و مشخص پیش‌بینی نشده بود. مطالبه حقوق‌دانان نسبت به مشکل دوم که همانا تعیین خسارات برای افراد غیر مسلمان غیر اهل کتاب و یا افرادی که برای جهانگردی وارد ایران شده و یا افراد فاقد دین چه از باب دیه و یا هر عنوان دیگری همچنان پابرجا مانده است.

۲.۲. حمایت از بزه‌دیده قتل با تخییر اولیاءدم در اخذ دیه یا اعمال قصاص

در زمینه‌ی توانایی اولیاءدم مقتول، نسبت به درخواست دیه از قاتل، با اعتقاد به عدم ضرورت یا ضرورت رضایت از قاتل، سه دیدگاه متفاوت در فقه امامیه مشاهده می‌شود. گروهی از فقهای امامیه بر این اعتقادند که مجازات قتل عمدی قصاص بوده و تبدیل آن به دیه نیازمند تراضی قاتل و ولی دم مقتول می‌باشد (محقق حلی، ۱۴۰۵: ج ۴، ۳۹، نجفی، ۱۳۶۳: ۲۷۸). این دیدگاه که متعلق به مشهور فقهای امامیه بوده، به دلایل روایی متعددی جهت اثبات مدعی خود استناد کرده‌اند. از جمله‌ی این روایات، روایت عبدا. بن نسان از امام صادق علیه‌السلام است که امام فرموده باشند: «کسی که مؤمنی را عمداً به قتل برساند قصاص می‌شود مگر آن که اولیاءدم مقتول راضی باشند که دیه بگیرند و قاتل نیز به آن راضی باشد» (حرعاملی، ۱۴۰۱، ج ۱۹، ۱۴۴). در مقابل دیدگاه مشهور، دو دیدگاه غیر مشهور در این زمینه وجود دارد. دیدگاه نخستین غیر مشهور بر این اعتقادند که اولیاءدم مقتول از همان ابتدا مخیر به اعمال حق خود نسبت به درخواست قصاص، دیه و یا عفو بوده و درخواست دیه از سوی اولیاءدم مقتول نیازمند رضایت قاتل نمی‌باشد. دیدگاهی که به رویکرد اهل تسنن در این زمینه نزدیک بوده و به فقهای چون اسکافی و عمانی نسبت داده شده است. این دیدگاه غیر مشهور نیز به دلایل روایی متعددی، نظریه‌ی خود را مستند نموده‌اند که دلایل روایی آنها توسط قائلین به دیدگاه مشهور به دلایل مختلف مورد تردید فقه قرار گرفته است (نجفی، ۱۳۶۳: ۲۷۸).

دیدگاه غیر مشهور دوم در این زمینه، بر این اعتقاد می‌باشد که بر اساس اصل کلی مجازات قتل عمدی قصاص بوده و تبدیل آن به قصاص نیازمند رضایت دو طرف می‌باشد لیکن هر گاه اعمال حق قصاص از طرف ولی دم متعذر گردد، مجازات بدل آن که دیه بوده، جای آن را می‌گیرد و در این صورت رضایت قاتل نیز شرط نخواهد بود. یکی از موارد تعذر، لزوم پرداخت فاضل دیه است در حالی که ولی دم قادر به پرداخت آن نبوده باشند (خویی، ۱۴۲۲: ۱۲۷).

تحولات تقنینی ناظر بر این موضوع در دوران پس از انقلاب، نشان می‌دهد که قانون‌گذار چندین بار دیدگاه خود را در این زمینه تغییر داده است. در ماده ۴۴ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱، مقنن با الهام از دیدگاه غیر مشهور و فقط در ارتباط با قتل زن توسط مرد، مقرر کرده بود که ولی دم زن می‌تواند درخواست قصاص با پرداخت نصف دیه‌ی کامل و یا درخواست دیه را داشته باشد. این رویکرد از آنجا که مانع سوءاستفاده‌ی مرد از وضعیت به وجود آمده تلقی می‌گردید مورد تأیید حقوق‌دانان نیز قرار گرفت (زراعت، ۱۳۸۱: ۹۰). زیرا در غیر این صورت چه بسا مردی با علم به وضعیت مالی خانواده‌ی زن، همسرش را به قتل

می‌رساند و از آنجا که اعمال حق قصاص از طرف اولیاء دم زن، منوط به پرداخت دیه از سوی آنان می‌بود، عملاً حق قصاص غیر قابل اجرا و منتفی می‌گردید و از سوی دیگر برای اخذ دیه از قاتل نیز رضایت وی شرط بود که قاتل می‌توانست با اعلام عدم رضایت خود مانع جدی برای پرداخت دیه از سوی خود ایجاد نماید. در واقع قتل فوق الذکر در عمل مشمول ضمانت اجرای هیچ کدام از قصاص و دیه نمی‌گردید.

با وجود اهمیت مسئله‌ی پیش گفته، قانون‌گذار در سال ۱۳۷۰ تغییر عقیده‌ی خود نسبت به دیدگاه غیر مشهور فقهای امامیه را در قالب ماده‌ی ۲۵۸ ق.م.ا. جلوه‌گر ساخت. در این ماده قانون‌گذار چنین مقرر کرده بود: «هر گاه مردی زنی را به قتل برساند ولی دم حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت، قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». به نظر می‌رسد تمایل مقنن به انطباق دیدگاه تقنینی خود با رویکرد مشهور فقهای امامیه سبب چنین تغییری شده باشد. ضرورت تحصیل رضایت قاتل نیز چنان‌که بیان گردید به آن دلیل از دیدگاه مشهور فقهای امامیه مهم و ضروری شمرده می‌شود که مجازات قتل عمدی همانا قصاص بوده و تبدیل آن به دیه باید با تراضی قاتل و اولیاء دم صورت پذیرد (محقق حلی، ۱۴۰۵، ج ۴، ۲۳۹، نجفی، ۱۳۶۳: ۲۷۸).

این رویکرد از آنجاکه می‌توانست زمینه‌ی سوءاستفاده‌ی برخی از مرتکبین را فراهم نماید قابل انتقاد به نظر می‌رسید و خوشبختانه با رویکرد جدید مقنن در سال ۱۳۹۲ و در ماده‌ی ۳۶۰ ق.م.ا. جدید بر طرف شده است.

ماده‌ی مذکور، مقرر می‌دارد: «در مواردی که اجرای قصاص، مستلزم پرداخت فاضل دیه به قصاص شونده است، صاحب حق قصاص، میان قصاص با ردّ فاضل دیه و گرفتن دیه مقرر در قانون ولو بدون رضایت مرتکب مختیر است». رویکردی که حتی نسبت به ماده‌ی ۴۴ قانون حدود و قصاص که انحصار به مسئله‌ی قتل زن توسط مرد داشت، بهتر و کامل‌تر می‌تواند نظم عمومی جامعه را تأمین نموده و راه سوءاستفاده‌ی مجرمان احتمالی جامعه را از این طریق بسته نگاه دارد.

تبدیل قصاص به دیه بدون رضایت قاتل به دلیل تعذر اجرای قصاص، جلوه‌ی دیگری نیز در قانون مجازات جدید ۱۳۹۲ به همراه دارد که با رویکرد حمایت از بزه‌دیده بسیار با اهمیت شناخته می‌شود. توضیح آن که در زمینه‌ی سقوط قصاص به دلیل مرگ قاتل، دو دیدگاه در نزد فقهای امامیه وجود دارد. مشهور فقها بر این اعتقاد می‌باشند که چون مجازات قتل عمدی قصاص می‌باشد از این رو با مرگ قاتل، قصاص و دیه ساقط گردیده و تنها استثناء آن مربوط به حالتی است که مرتکب فرار نموده و تا زمان مرگ وی امکان دسترسی به وی نباشد که در این صورت دیه از اموال مرتکب و در صورت فقدان اموال وی،

به ترتیب از خویشاوندان وی به نحو «الاقرب فالاقرب» و یا بیت‌المال پرداخت خواهد شد (لنکرانی، ۲۷۲، ۱۴۰۷).

در مقابل این دیدگاه، برخی از فقها با استناد به برخی از ادله از جمله برخی روایات و نیز قاعده‌ی طلّ (لا یبطل دم امریء مسلم) بر این اعتقاد بودند که اگرچه با مرگ جانی، قصاص ساقط می‌گردد لیکن پرداخت دیه همچنان الزام‌آور می‌باشد (خویی، ۱۴۲۲: ۱۲۷).

قانون مجازات اسلامی جدید با الهام از دیدگاه غیر مشهور پیش گفته، تغییرات عملی را در این زمینه نسبت به قانون مجازات پیشین ایجاد کرده است. ماده‌ی ۲۵۹ و ۲۶۰ ق.م.ا. پیشین، از یک سو فوت قاتل عمد را باعث سقوط قصاص و دیه می‌دانست و از سوی دیگر، تنها مورد پرداخت دیه را اختصاص به حالت فرار داده بود. در ق.م.ا. جدید قانون‌گذار در ماده‌ی ۴۳۵ مقرر کرده است «هرگاه در جنایت عمدی به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود». این دیدگاه از آنجا که می‌تواند زمینه‌ی احقاق بیشتر حقوق بزه‌دیده را فراهم نموده و با رویکردهای امروزی بزه‌دیده‌مداری نیز همسوز باشد، بسیار ارزشمند تلقی شود.

۳. توجه به دکتترین حقوقی و رویه‌ی قضایی

از نکات مهم در امر تدوین قوانین سنجیده که رعایت آن می‌تواند به عدالت قضایی کمک شایانی نماید، توجه قانون‌گذار به دیدگاه‌های حقوقی حقوق‌دانان و نیز قضات دادگاه‌ها می‌باشد، دیدگاه‌هایی که یا در قالب اندیشه‌های حقوقی توسط حقوق‌دانان، قالب دکتترین حقوقی به خود گرفته و یا در قالب آراء قضایی قضات در عمل متبلور و متجلی می‌گردد. در این زمینه به چند مورد از مصادیقی که قانون‌گذار جدید به آنها توجه کافی نموده اشاره می‌گردد.

۱.۳. توجه به لزوم علم به کشنده بودن عمل از سوی مرتکب در بند ۲ ماده ۲۹۰

عنصر روانی قتل عمدی در حقوق کیفری ایران با تکیه بر فتوای فقهای همواره قصد قتل بوده است. قصد قتلی که می‌تواند صریح و یا ضمنی و تبعی باشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی قانون‌گذار در تحولات مختلف ناظر بر قوانین کیفری همواره به معیارهای صریح و

ضمنی قصد قتل در راستای احراز قتل عمدی اشاره نموده است. در ماده ۲۰۶ ق.م.ا. ۱۳۷۰ نیز قانون‌گذار در بند «الف»، به معیار قصد قتل صریح و در بندهای «ب و ج» همان ماده، به معیار قصد قتل ضمنی و تبعی پرداخته بود. توضیح آن که در بند «الف» وجود قصد قتل، در بند «ب» عملاً کشنده و در بند «ج» ماده ۲۰۶، عمل کشنده نسبت به وضعیت بزه‌دیده و آگاهی مرتکب نسبت به آن، به عنوان معیارهای قتل عمدی معرفی شده بود. در زمره‌ی مهمترین نکات حقوقی که همواره مورد توجه حقوق‌دانان بوده آن است که آیا در بند «ب» ماده ۲۰۶ نیز به مانند بند «ج» - علی‌رغم عدم اشاره قانون‌گذار - آگاهی مرتکب شرط می‌باشد یا خیر؟ اگرچه در پاسخ به این سؤال رویکردهای متفاوتی وجود داشت لیکن دغدغه‌ی همه‌ی حقوق‌دانان در این زمینه آن بود که معیارهای تقنینی با عدالت و انصاف بیشتری همراه گردد. از این رو برخی از حقوق‌دانان سکوت قانون‌گذار را به معنای چشم‌پوشی از لزوم اثبات علم به کشنده بودن عمل از سوی مرتکب قلمداد نکرده و رعایت آن را لازم‌الرعایه دانستند (صادقی، ۱۳۸۵:۱۱۸). برخی دیگر از حقوق‌دانان، بیان قانون‌گذار را به معنای امکان اثبات خلاف آن ندانسته و در این زمینه معتقد بودند که اصل بر آن است که مرتکب عالم به کشنده بودن عمل ارتكابی از سوی خود است مگر آنکه خلاف آن اثبات شود (میر محمدصادقی، ۱۳۸۶:۱۱۱). البته برخی دیگر از حقوق‌دانان نیز بودند که اعتقاد به عدم نیاز اثبات چنین علم برای مرتکب داشته و مهمترین دلیل خود را عدم نیاز آن از سوی مقنن قلمداد می‌نمودند (سپه‌وند، ۱۳۸۶:۵۵).

درهرحال، سمت و سوی کلی مطالبه جامعه حقوقی در این زمینه، تغییر در بند ب ماده ۲۰۶ ق م ا مصوب ۱۳۷۰ بوده است. چنین مطالبه‌ای از بیان حقوق‌دانان در نقد سیاست کیفری قانون‌گذار در زمینه تدوین ماده قانونی مذکور، آشکار بوده است. پاره‌ای از حقوق‌دانان، تکیه بر قصد ضمنی بر مبنای فعل غالباً کشنده جهت تحقق قتل عمدی را غیرمنطقی دانسته و بر این مطلب تأکید ورزیده‌اند که قصد قتل تنها باید از سوی مدعی عمدی بودن قتل ثابت گردد و یا قاتل دلیل بر فقدان قصد بیاورد و در مواردی که دلیلی بر وجود قصد قتل نباشد، قاعده احتیاط در خون‌ها و تفسیر به نفع متهم اقتضا دارد تا قتل عمد را منتفی دانسته شود (زراعت، ۱۳۷۹:۵۹). از سوی دیگر برخی از حقوق‌دانان، ارتکاب عمل بیشتر کشنده از سوی مرتکب را دلیل وجود قصد ضمنی نسبت به حصول نتیجه ندانسته و در این رابطه استدلال نموده‌اند که کشنده بودن کار اعم از آن که به اعتبار عمل، وسیله و یا موضع باشد لزوماً به معنای وجود قصد قتل نمی‌باشد بلکه قصد قتل یک واقعیت ذهنی است که باید اثبات گردد و نمی‌توان آن را به استناد کشنده بودن قهری دانست (آقایی‌نیا، ۱۳۸۶: ۷۸).

خوشبختانه قانون گذار در قانون مجازات اسلامی جدید با الهام از دیدگاه‌های حقوقی موجود، تغییرات مطلوبی را در این زمینه ایجاد کرده است. از یک سو در بند «ب» ماده ۲۹۰ و در مقام تبیین معیارهای قتل عمدی مقرر نموده است که: «هر گاه مرتکب عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد، هر چند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود». و از سوی دیگر جهت جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی از آن در تبصره ۱ همان ماده مقرر نموده است که: «در بند «ب» عدم آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات گردد و در صورت عدم اثبات جنایت عمدی خواهد بود».

البته تغییر اعمال شده در قانون مجازات اسلامی جدید با مبانی فقهی نیز سازگارتر می‌باشد. فقهاء امامیه در مواضع متعدد، شرط تحقق عمد را لزوم آگاهی مرتکب به کشنده بودن فعل ارتكابی از سوی خود دانسته و چنین بیان نموده‌اند که فقط در صورت علم مرتکب به کشنده بودن عمل خود است که قصد انجام عمل کشنده به مثابه قصد قتل می‌تواند پذیرفته شود (نجفی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸؛ خوبی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۴). برخی دیگر از فقهاء ضمن اشاره بر لزوم وجود آگاهی مرتکب به کشنده بودن عمل خود، چنین استدلال نموده‌اند که قصد سبب تنها با همراهی علم به سببیت آن است که در واقع قصد مسبب می‌تواند باشد (خوانساری، ۱۴۲۳، ج ۶: ۱۶۳). از این روست که فقهاء امامیه در صورت عدم التفات و آگاهی مرتکب به عمل کشنده خود، قتل عمد را محقق ندانسته و تنها زمانی تحقق عمل نوعاً کشنده را از سوی مرتکب باعث عمدی شدن قتل می‌دانند که وی از ترتب جنایت بر عمل خود به صورت غالب، علم و آگاهی داشته باشد (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۱۶۳؛ طباطبایی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۵۰).

۲.۳. رویکردی جدید به دفاع مشروع

دفاع مشروع از دیرباز در حقوق کیفری ایران در همهی جرایم و از جمله قتل به عنوان عامل موجهه شناخته شده است. قانون گذار در مواد متعددی شرایط پذیرش دفاع مشروع را به عنوان عامل موجهه مطرح کرده که برخی از آن‌ها به شرایط حمله و برخی از آن‌ها مرتبط با شرایط دفاع می‌باشد. قطعی، قریب‌الوقوع و نیز نامشروع بودن در زمره‌ی شرایط اصلی حمله، و تناسب و ضرورت در زمره‌ی شرایط دفاع محسوب می‌گردیده است. نکته‌ی مهم در این زمینه آن است که تا پیش از تصویب قانون مجازات جدید، مرتکب مدعی دفاع مشروع از لحاظ قانونی مشمول یکی از دو حالت قرار می‌گرفت. یا تمامی شرایط حمله و دفاع را از لحاظ قانونی دارا بوده و در این حالت مرتکب قتل شده است که در نتیجه عمل وی بدون

وصف مجرمانه می‌بود و یا این که برخی از شرایط حمله و یا شرایط دفاع را نداشته که در این حالت مسئولیت کیفری را به همراه داشت. در این میان وجود آراء صادره قضایی متعدد قانون‌گذار را متوجه حالت جدیدی نمود. حالت جدیدی که بر اساس آن لازم است قانون‌گذار بین کسی که علیرغم نداشتن برخی از شرایط دفاع، اعمالی را در جهت دفاع از خود انجام داده، با کسی که قصد ارتکاب عمل ظالمانه و عدوانی را از ابتدا داشته، تفاوت قائل شود. به همین دلیل علیرغم این که برخی از محاکم در پرونده‌های مختلفی به‌ویژه در مورد زنانی که مدعی تعرض قرار گرفتن از سوی مردان می‌شده‌اند، به استناد فقدان کامل شرایط دفاع مشروع حکم به قصاص داده‌اند، دیوان عالی کشور در مواردی که برخی از شرایط دفاع وجود نداشته، به جای حکم به قصاص، به ثبوت دیه اکتفاء می‌نمود (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۳۱۸).

برای مثال در رأی شماره ۱۸ مورخ ۱۳۷۵/۸/۲۲، هیأت عمومی دیوان عالی کشور چنین مقرر نموده است: «استدلال دادگاه‌ها از جهت محکومیت متهم به قصاص نفس موجه نمی‌باشد زیرا هر چند که شرایط کامل دفاع مشروع در پرونده‌ی امر محقق نمی‌باشد ولیکن با توجه به این که عده‌ای با توافق و تبانی قبلی به قصد انتقام‌جویی نیمه شب مسلح به سلاح ناریه به مزرعه‌ی مجاور محل سکونت متهم هجوم آورده و اقدام به تخریب مزرعه ذرت آنها نموده‌اند متهم را در حدی که مستوجب مجازات قصاص نفس باشد مسئول نمی‌داند (حسین کار خیران، ۱۳۹۲: ۲۴۱).

در رأی اصراری دیگری، ۱۳۷۵/۸/۲۹-۲۰، دیوان مقرر داشته است که با توجه به محتویات پرونده نظر به این که مقدمین به حمله (مرحوم فریدون مقتول و برادرانش) سه نفر و مسلح به چوب و میله آهنی بوده‌اند و متهم در مقابل آنها تنها بوده و در حین نزاع فرصت مراجعه به مأموران انتظامی را نداشته است لذا مسئولیت وی را در حد کیفر قصاص به نفس موجه نمی‌داند.

خوشبختانه قانون‌گذار در قانون جدید با پذیرش محتوای این نوع آراء قضایی، اقدام به قانون‌گذاری سنجیده‌ای در این زمینه نمود و در این رابطه حالت‌هایی که مرتکب در مقام دفاع برخی از شرایط دفاع را فاقد بوده، وی را شایسته‌ی مجازات خفیف‌تری دانسته و از این رو در تبصره‌ی ۲ ماده ۳۰۲ ق.م.ا.م صوب ۹۲ مقرر کرده است: «چنانچه نفس دفاع صدق کند ولی از مراتب آن تجاوز شود قصاص منتفی است لکن مرتکب به شرح مقرر در قانون به دیه و مجازات تعزیری محکوم می‌گردد. این رویکرد قانونی می‌تواند سه حالت را در دفاع مشروع ایجاد نماید.

الف: حالتی که مرتکب با وجود شرایط حمله و دفاع اقدام به دفاع از خود می‌نماید که

دارای هیچ مسئولیت کیفری نخواهد بود.

ب: حالتی که مرتکب فاقد تمامی شرایط دفاع و حمله بوده و بی جهت اقدام به قتل دیگری نموده که شایسته کیفر قصاص خواهد بود.
ج: حالتی که مرتکب دارای شرایط دفاع و در مقام دفاع بوده است لیکن به دلیل آنکه از مراتب دفاع تجاوز نموده محکوم به ضمانت اجرای مالی دیه می‌گردد.

۴. ارائه تعاریف تقنینی از الفاظ و نهادهای کیفری

ارائه‌ی تعریف مورد نیاز و ضروری از اصطلاحات خاص حقوقی می‌تواند در زمره‌ی امتیازات و محاسن یک قانون‌گذاری سنجیده محسوب شود. بدیهی است که با ارائه تعاریف جامع و مانع از اصطلاحات و الفاظ، انتقال مقاصد قانون‌گذار از این طریق به راحتی صورت می‌پذیرد. در قانون مجازات اسلامی جدید، قانون‌گذار در بسیاری از موارد اقدام به ارائه تعریف تقنینی نموده است. از مهم‌ترین آنها می‌توان به ارائه تعریف و تبیین مصادیق مهدورالدم از دیدگاه مقنن دانست. بر خلاف قانون مجازات اسلامی پیشین که به طور مبهم در ماده ۲۲۶ بیان می‌کرد که: «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد»، در ماده ۳۰۲ قانون مصوب ۹۲، قانون‌گذار در ۴ بند مجزا مصادیق مهدورالدم را معلوم ساخته است. اقدامی که با توجه به جایگاه «اعتقاد به مهدورالدم» و تأثیر آن در خارج ساختن قتل از عمدی به در حکم شبه عمد (در قانون مجازات اسلامی پیشین) و به شبه عمد (در قانون جدید) بسیار حائز اهمیت است.

ارائه تعریف قسامه از سوی قانون‌گذار نیز به عنوان یکی از راه‌های اثبات جنایات، برای اولین بار صورت گرفته است. از این رو قانون‌گذار در ماده ۳۱۳ ق.م.ا.ج جدید قسامه را عبارت از سوگندهایی دانسته است که در صورت فقدان ادله دیگر غیر از سوگند منکر و وجود لوث، شاکی برای اثبات جنایت عمدی یا غیر عمدی یا خصوصیات آن و متهم برای دفاع از خود اقامه می‌کند. پیش از این قانون‌گذار در قالب مواد قانونی متعدد، تنها به تبیین مراحل مختلف قسامه و آثار اثباتی آن پرداخته بود. اصطلاح لوث نیز اگر چه قانون مجازات اسلامی پیشین به صورت گذرا در ماده ۲۳۹ به آن پرداخته بود، در قانون جدید و در قالب ماده ۳۱۴ مقنن به تعریف آن پرداخته و مقرر نموده است: «لوث عبارت از وجود قرائن و اماراتی است که موجب ظن قاضی به ارتکاب جنایت یا نحوه ارتکاب از جانب متهم می‌شود.

نتیجه‌گیری

قانون مجازات اسلامی ۹۲ نسبت به قوانین جزایی پیشین، پیشرفت‌های نسبی مهمی داشته است. رفع خلاهای تقنینی در برخی از موارد در زمره‌ی این پیشرفت‌ها به حساب می‌آید. حالت‌های مختلف اولیا دم و مطالبات مختلف آن‌ها، نیازمند تدوین مواد قانونی متعددی بوده که به بخش مهمی از آن عمل گردیده است. وجود این حالات بسته به صغیر و کبیر و حاضر و غایب بودن آنان و نیز با توجه به نوع انتخاب واکنش کیفری، از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. صراحت قانونی در مواردی به مانند گستره شمول اختیارات ولی دم صغیر که اقوال متعددی درباره‌ی آن وجود دارد، از ضروری‌ترین لوازم قانون‌گذاری جهت پرهیز از صدور آرا متفاوت در موضوعات یکسان و مشابه می‌باشد. علاوه بر این باید بر این نکته نیز تاکید کرد که وجود دیدگاه‌های مختلف فقهی در زمینه موضوعات جزایی، پتانسیل مهمی است که در صورت دقت کافی مقنن در هنگام تدوین مقررات جزایی، به خوبی می‌تواند قانون‌گذار از آن در جهت رفع مشکلات عملی دادگاه‌ها بهره‌برد. در زمینه‌ی حیثه‌های اختیارات ولی دم صغیر، قانون‌گذار در قانون مجازات ۹۲ بر خلاف قانون مجازات پیشین، سکوت را کنار نهاده و به صراحت یکی از دیدگاه‌های فقهی را مورد پذیرش قرار داده است. دیدگاهی که اگرچه متعلق به غیر مشهور فقها امامیه بوده لیکن به دلیل اعطای اختیارات متناسب به ولی قهری، می‌تواند زمینه‌ی عدم اطاله رسیدگی را بهتر فراهم سازد. ایرادی که در رویه قضایی دادگاه‌ها پس از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و حذف ماده ۵۲ قانون حدود و قصاص و تمایل دادگاه‌ها به نظریه مبتنی بر لزوم انتظار جهت کبیر شدن صغیر به وجود آمد. در واقع اقدام قانون‌گذار در این زمینه نمونه‌ای از بهره‌مندی دقیق و ظریف از ظرفیت دیدگاه‌های مختلف فقهی جهت رفع مشکلات عملی و کاربردی دادگاه‌ها می‌تواند قلمداد شود.

مزیت دیگر صراحت قانون را می‌توان پیشگیری از صدور آراء متفاوت در موضوعات یکسان و مشابه دانست. در این زمینه می‌توان به وجود اختلافات نظری و عملی در زمینه ضمانت اجرای کیفری قانونی برای مباشر سقط جنین و نیز دستور دهنده به قتل دیگری، در زمان حاکمیت قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ اشاره کرد. با وجود صراحت قانونی در ماده قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دیگر شبهه‌ای در زمینه عدم وجود قصاص برای بزه سقط جنین حتی برای دوره‌ی بعد از ولوج روح وجود نخواهد داشت.

البته تبصره همان ماده، ورود ضربه در دوران پس از ولوج روح در جنین را به شرط زنده متولد شدن و دارا بودن قابلیت حیات و وقوع مرگ به دلیل وقوع همان ضربه را موجب قصاص دانسته است. بیان تبصره را نباید در تعارض با اصل ماده قلمداد کرد. زیرا از نظر

حقوقی با تولد نوزاد و احراز قابلیت ادامه حیات وی، وقوع مرگ پس از آن خارج از عنوان سقط جنین و در ذیل عنوان قتل قرار خواهد گرفت. در زمینه دستور به قتل دیگری نیز قانون‌گذار با حذف آن از ماده ۳۷۵، به اختلافات حقوقی و قضایی در این زمینه پایان داد و از این پس دستور به قتل دیگری تنها می‌تواند به عنوان معاونت در قتل مورد تحلیل حقوقی و قضایی قرار گیرد.

کیفیت حمایت و تأمین نظم عمومی نیز می‌تواند به عنوان یکی از معیارهای مهم جهت ارزیابی قوانین کیفری مورد توجه قرار گیرد. قانون مجازات جدید در این راستا گام‌های مؤثری برداشته است. نخست آن که برای اولین بار در قوانین کیفری پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به صراحت از تمامی بزه‌دیدگان قتل حمایت شده است. در واقع از این پس در محدوده سرزمینی قوانین جزایی ایران قتل هر انسانی دارای ضمانت اجرا خواهد بود که چنین صراحتی در قوانین جزایی پیشین مشاهده نمی‌گردید. البته نوع واکنش کیفری بسته به وضعیت اعتقادی بزه دیده متفاوت می‌باشد، لیکن حداقل حبس تعزیری برای حمایت از تمامی بزه‌دیدگان قتل - حتی برای کسانی که مهدورالدم بوده‌اند - تعیین گردیده است. علاوه بر این قانون‌گذار در جهت حمایت از بزه‌دیدگانی که جهت اجرای قصاص نیازمند پرداخت تفاضل دیه هستند، در صورت صرف‌نظر از قصاص و جهت تبدیل آن به دیه، رضایت قاتل را نیاز ندانسته است. این رویکرد اجازه می‌دهد تا حداقل خانواده بزه‌دیده موجبات اخذ دیه را از قاتل برای خود فراهم نمایند و نیز راه سوءاستفاده قاتلی که از وضعیت خانواده بزه‌دیده آگاه می‌باشد را مسدود نماید.

در زمینه آگاهی مرتکب به کشنده بودن عمل ارتكابی (موضوع بند ب م ۲۹۵ ق م ۱۳۷۰) نیز قانون‌گذار در میان اقوال مختلف فقهی، رویکردی را انتخاب کرد که اعتقاد به لزوم این آگاهی جهت تحقق قتل عمدی دارد. رویکردی که برای نخستین بار در زمینه قتل عمدی قانون‌گذار به آن تمایل پیدا کرده است. چنین رویکردی از یک سو چنان که بیان گردید دارای مبانی فقهی بوده و بسیاری از فقهاء امامیه به آن اعتقاد داشته‌اند و از سوی دیگر قانون‌گذار با اصلاح بند ب م ۲۰۶ ق م ۱ مصوب ۱۳۷۰، به یکی از خواسته‌های حقوق دانان جامعه عمل پوشانده است. شبیه این تحول در زمینه دفاع مشروع نیز در قانون مجازات جدید مشاهده می‌شود. در این زمینه تا کنون یا شرایط حمله و دفاع وجود داشته که بدلیل موجه بودن اقدامات مرتکب، عمل مدافع به صورت مباح و مجاز در می‌آمد و یا چنین شرایطی وجود نداشته که عمل مدافع مشمول عناوین کیفری قرار می‌گرفته است. در رویکرد جدید قانون‌گذار، هرگاه مدافع با وجود شرایط دفاع قدری فراتر از نیاز اقدام به دفاع از خود نماید و مهاجم را به قتل برساند، مشمول پرداخت دیه می‌گردد.

توجه به مسائل پیش گفته، در کنار تلاش مقنن در جهت ارائه تعاریف از برخی نهادها و اصلاحات کیفری، کیفیت بهتری را به مقررات قصاص نفس در قانون مجازات اسلامی جدید بخشیده است. تبیین رویکردهای سنجیده در قانون مجازات جدید، به معنای عدم وجود نارسایی‌های شکلی و ماهوی در مقررات یاد شده نمی‌باشد. وجود این امتیازات، جامعه حقوقی را به رفع سایر نارسایی‌های موجود در مقررات کیفری به شکل عام و در ارتباط با قصاص به شکل خاص امیدوارتر می‌سازد.

منابع و ماخذ:

الف. فارسی:

۱. آقایی‌نیا، حسین (۱۳۸۶)، *جرایم علیه اشخاص*، چاپ ششم، تهران: نشر میزان.
 ۲. بازگیر، بدالله (۱۳۷۶)، *قانون مجازات اسلامی در آئینه آراء*، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
 ۳. زراعت، عباس (۱۳۸۱)، *قانون مجازات اسلامی در نظم حقوقی کنونی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
 ۴. زراعت، عباس (۱۳۸۵)، *حقوق جزای اختصاصی ۱*، چاپ سوم، تهران: انتشارات فکرسازان.
 ۵. زراعت، عباس (۱۳۷۹)، *شرح مجازات اسلامی (بخش قصاص)*، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
 ۶. سپه‌وند، امیرخان (۱۳۸۶)، *جرایم علیه اشخاص*، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
 ۷. صادقی، محمدهادی (۱۳۸۵)، *حقوق جزای اختصاصی*، چاپ نهم، تهران: نشر میزان.
 ۸. کارخیران، محمدحسین (۱۳۹۲)، *محشای قانون مجازات جدید*، چاپ اول، تهران: انتشارات راه نوین.
 ۹. گلدوزیان، ایرج (۱۳۹۲)، *محشای قانون مجازات جدید*، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
 ۱۰. مرتضوی، سیدفتح (۱۳۸۱)، *شرح قانون مجازات اسلامی*، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
 ۱۱. مرعشی، سیدمحمدحسن (۱۳۷۳)، *دیدگاه‌های نودر حقوق کیفری*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
 ۱۲. میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۶)، *جرایم علیه اشخاص*، چاپ سیزدهم، تهران: نشر میزان.
۱۳. ب. عربی:
۱۴. حرعاملی، محمد (۱۴۰۱ ه.ق)، *وسایل الشیعه*، چاپ پنجم، تهران: المکتبه الاسلامیه.
 ۱۵. شهیدثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ ه.ق)، *مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۱۵ قم: موسسه المعارف الاسلامیه.

۱۶. خمینی، سید روح الله (۱۳۶۶)، **تحریر الوسیله**، ج ۲، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۱۷. خوانساری، سید احمد (۱۴۲۳ ه ق)، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ ه ق)، **مبانی تکمله المنهاج**، ج ۲، قم: موسسه الاحیای آثار الامام خویی.
۱۹. طوسی، شیخ محمد بن الحسن (۱۴۰۷ ه ق)، **الخلاص**، ج ۵، قم: انتشارات اسلامی.
۲۰. علامه حلی، جمال الدین (بی تا)، **تحریر الاحکام**، قم: موسسه آل البيت.
۲۱. فاضل هندی، محمد بن الحسن (۱۴۱۶ ه ق)، **کشف اللثام**، ج ۱۵، قم: انتشارات اسلامی.
۲۲. طباطبایی، سید علی، (۱۴۰۹ ه ق)، **شرح الصغیر فی شرح مختصر النافع**، چاپ اول، قم: مکتبه آیت الله مرعشی.
۲۳. محقق حلی، محمد (۱۴۰۸ ه ق)، **شرایع الاسلام**، ج ۴، چاپ دوم، قم: موسسه اسماعیلیان.
۲۴. نجفی، محمد حسن (۱۳۶۳)، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، ج ۴۲، چاپ هفتم، بیروت: دار الاحیای التراث العربی.